

نیولبرالیزم

قادر به حل بحرانهای جاری اقتصاد جهانی نیست!

مفهوم اساسی لیبرالیزم یعنی آزادی مطلق عمل اقتصادی، عمدتاً این است که تمام فعالیتهای اقتصادی نهادهای تولیدی، براساس رقابت آزاد میباشند، بدین صورت که در جریان فعالیتهای اقتصادی، موسسات اقتصادی آزاد هستند هر کالایی را که میل دارند میتوانند تولید کنند و در هر بازار که میخواهند (داخلی و خارجی) میتوانند عرضه نمایند و به هر قیمتی که خواستند میتوانند به فروش رسانند، هیچ دولتی و هیچ حکومتی حق دخالت به هر شکل در این رقابتهای را ندارند، به عبارت دیگر مداخله، نظارت و کمک مستقیم و غیر مستقیم دولتها در «دایره فعالیتهای اقتصادی» نه تنها مجاز نیست بل جرم شمرده میشود.

مفهوم فوق از تیوریهای بنیادی نظام سرمایه داری است، که توسط ایدیولوگها و اقتصاد دان هایی مانند آدام اسمیت و ریکاردو فرمول بندی شده است.

عدم دخالت دولت در امور اقتصادی، یکی از اصول لیبرالیزم شمرده میشود، هدف از این اصول این است تا بخش خصوصی قدرتمند حاکمیت مطلق داشته باشد.

تاریخ نظام سرمایه داری بیان میدارد که در نتیجه رقابت، بتدریج تعدادی معدودی از بناگاه ها باقی میمانند و بقیه از اثر رقابت قاتلانه و فشرده نابود شده اند، حاصل این روند ایجاد موسسات بزرگ ابتدا به صورت کارتلها، تراستها و کنسرنها و در نهایت از اواخر سده بیستم، به صورت بناگاه های چند ملیتی کنونی و فراملی است.

گذشتهٔ واقعات اقتصادی گواه بر آن است که، دولتهای سرمایه داری با آنکه پرنسیپ «عدم دخالت دولت در اقتصاد» را پذیرفته اند ولی در پراتیک نتوانسته اند آنرا رعایت نمایند، این بدین معنا است که انطباق کامل این تیوری در عمل مقدور نیست.

بحرانهای دوره ای سرمایه داری در قرن ۱۹ و اوایل سدهٔ بیستم به ویژه بحران جهانی اقتصادی دههٔ سوم قرن بیستم به خصوص بحران اقتصادی معروف ۱۹۲۹ در آمریکا، که منجر به بیکاری شدید، تورم بیسابقه، رکود تولید و کاهش سریع قدرت خرید مردم گردید، اغلب سیاستمداران و اقتصاد دان هایی جهان سرمایه داری را معتقد به این گردانید که عامل اساسی این بحران تسلط، حاکمیت و آزادی عمل مطلق بخش خصوصی در دایرهٔ فعالیتهای اقتصادی است، بنابراین در همین برههٔ زمان بود که تیوری اقتصادی کینز که معتقد به دخالت مشروط و نسبی دولت جهت تعدیل بحرانهای تناوبی نظام سرمایه داری بود شکل گرفت و به تفکر حاکم بر نظام جهانی سرمایه داری تبدیل شد.

تیوری اقتصادی کینز، دولت را موظف به دخالت در امور اقتصادی و سازماندهی اقتصاد به ویژه در زمینه های رفع معضل بیکاری، تورم، رکود تولید و سرمایه گذاری میکند.

در اوایل دههٔ ۹۰ سدهٔ بیستم با ظهور بحرانهای دورانی در نظام سرمایه داری، در بین کارشناسان و سیاستمداران مدافع نظام سرمایه داری اندیشهٔ بازگشت دوبار به لیبرالیسم قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ جان تازه گرفت و حلقات تصمیم گیرندهٔ نظام جهانی سرمایه داری معتقد شدند که لیبرالیسم یا به عبارت دیگر «بخش خصوصی قدرتمند» میتواند معضلات اقتصادی جهان را حل و بحرانهای دورانی اقتصادی آن را مهار کند. به همین لحاظ این مرحله ای از انکشاف و تکامل نظام جهانی سرمایه داری را بنام « نیولیبرالیسم» نامیدند.

نیولیبرالیسم از نظر ماهیت سرشتی و محتوای خود چیزی نیست به جز همان لیبرالیسم در یک ساخت انکشاف یافته.

اقتصاد آزاد، اقتصاد بازار، لیبرالیزم، و نیولیبرالیزم تماماً دارای محتوای یگانه میباشند.

نیولیبرالیزم، مانند لیبرالیزم کلاسیک باورمند به « یک بخش خصوصی قدرتمند»، باورمند به « عدم دخالت دولت در امور اقتصادی» و معتقد به واگذاری همه چیز (از زمین تا آسمان) در یک کشور و در نهایت در مقیاس جهان، به یک بخش خصوصی قدرتمند میباشند.

نیولیبرالیزم که موظف به گسترش سلطه «بخش خصوصی قدرتمند» در تمام جهان میباشد، میخواهد تا تمام سرنوشت و مقدرات جامعه انسانی را، این بخش تحت کنترل و در دست خود داشته باشد، و در حقیقت اگر دولتی هم وجود دارد باید در خدمت بخش خصوصی باشد.

در این صورت دولت به جز از دستگاه فرمانروایی طبقاتی بخش خصوصی قدرتمند و ستمگر یعنی دستگاه ستمگری و دستگاه ایجاد (نظمی!) که بدین ستمگری صورت قانونی می دهد و پایه های آنرا محکم میکند، نمیتواند چیزی دیگر باشد. این قماش دولتها موظف اند تا از توده های مردم یک کشور به ویژه کارگران، کشاورزان، تولید کننده گان، طبقه متوسط و سایر زحمتکشان مالیات بگیرند و آنها را در اختیار «بخش خصوصی قدرتمند» بگذارند تا از ورشکست شدن آنها جلوگیری به عمل آید و آنها بتوانند کالاهای خود را به داخل کشور و تمام جهان به منظور کسب سود بیشتر عرضه بدارند.

نمونه زنده آن را میتوان در اقدام اخیر دولت آمریکا در زمینه ایجاد صندوقی با سقف ۷۰۰ میلیارد دالر برای جلوگیری از ورشکست گردیدن و تأمین فعالیتهای نورمال سودجویانه بانک های بزرگ آمریکا که در جریان تادیه وام مسکن به بحران و سقوط دچار شده اند میتوان دید.

درپی این مقدمه کوتاه می پردازیم به بحران مالی - پولی جاری نظام سرمایه داری جهانی:

بحرانی که در بحش وام مسکن طی سال جاری (۲۰۰۸)، در اقتصاد آمریکا رخ داد، اکنون به بخشهای دیگر اقتصاد این کشور وارد گردیده است و فراتر از مرزهای آمریکا، اقتصاد جهان را تحت تاثیر خود قرار داده است.

آقای «برنانکه»، رئیس فدرال رزرو، بانک مرکزی آمریکا اخیراً در ارتباط به وضع اقتصادی آمریکا گفت: «اکنون به نظر میرسد که در نیمه اول سال ۲۰۰۸ میلادی، تولید ناخالص ملی اگر رشدی داشته باشد این میزان رشد، زیاد نخواهد بود و حتی شاهد اندکی کاهش باشیم.»

آنچه آقای برنانکه، می گوید در حقیقت اعتراف غیر مستقیم به رکود اقتصادی است، (۱).

اغلب کارشناسان اقتصادی ظهور رکود در اقتصاد آمریکا را تأیید میکنند، از جمله «کریستوفرلو» اقتصاد دان ارشد در شرکت مالی (اف تی ان) در نیویارک میگوید:

«کاملاً واضح است که خوشبینی آقای برنانکه رئیس بانک فدرال یک حرکت سیاسی حرفه ای است، نکته که به نظر من جالب است این است که بانک مرکزی هیچ وقت احتمال بروز رکود اقتصادی را مطرح نمی کند مگر اینکه مطمئن باشد که اقتصاد دچار رکود میشود، جالب است که آقای برنانکه تیوری و علم اقتصاد را بهانه کرده تا از اعتراف به رکود طفره برود.»

آنچه روشن است اینکه، دیگر نه مقامات سیاسی و نه کارشناسان متعلق به نظام دولتی آمریکا نمیتوانند از ظهور رکود در اقتصاد آمریکا چشم پبوشند، زیرا عملاً اقتصاد آمریکا به چالشهای جدی رو به رو است، دوسوم اقتصاد آمریکا وابسته به مصرف داخلی است، کاهش قدرت خرید مردم باعث تردید مصرف کننده گان داخلی در مصرف گردیده به همین لحاظ رفع تردید و برگرداندن اعتماد مصرف کننده گان در اولویتهای اساسی بانک مرکزی آمریکا قرار داده شده است.

به منظور کسب اعتماد مصرف کننده گان و افزایش نقدینگی در بازار «افزایش حجم پول داخل دوران اقتصاد»، به سلسله اقداماتی که از طرف بانک مرکزی آمریکا اتخاذ

گردید، نرخ بهره تا ۲،۲۵ در صد پائین آمد و احتمال آن می‌رود که تا یک در صد هم پائین بیاید، علاوه بر این کنگره تصویب نمود که حدود ۱۷۰ میلیارد دالر مالیات به «مردم!» پس داده شود.

کنون براساس گزارشهای منتشر شده در رسانه های خبری جهانی، وزارت دارایی آمریکا برای مهار نمودن بحران مالی جاری با ارایه یک طرح اضطراری پیشنهاد کرده است که صندوقی ۷۰۰ میلیارد دالری تاسیس شود و از طریق آن قسمت عمده از قرض ها در بازار وام مسکن آمریکا پرداخته شود.

جورج بوش این طرح را با عبارات « اقدامی غیر منتظره» برای حل « چالشهای غیر منتظره » ستود.

بتاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۸، کنگره آمریکا لایحه پیشنهادی دولت برای مقابله به بحران جاری مالی را مورد بحث قرار داد، در نتیجه رای گیری، این لایحه با ۲۲۸ رای منفی در برابر ۲۰۵ رای مثبت در مجلس نماینده گان ایالات متحده آمریکا رد شد.

شمارش ارا نشان میدهد که دو سوم نماینده گان حزب جمهوری خواه و حدود یک سوم از نماینده گان حزب دموکرات به این طرح رای منفی دادند، این بدین معنی است که اکثریت نماینده گان، اصولاً با مداخله دولت در امور اقتصادی مخالف هستند و از نظر عقیدتی پابند به اصول تیوری نیولیبرالیسم میباشند.

در پی رای منفی مجلس نماینده گان آمریکا به لایحه پیشنهادی دولت، بازارهای سهام در جهان به شدت سقوط کرد، سقوط تاریخی ارزش سهام، به ویژه در بورس نیویارک، بعد از رد لایحه دولت از طرف کنگره، در واقع فشار دیگری است بر نیولیبرالیسم جهانی، مبنی بر قبول مداخله دولت به امور اقتصادی، (سهام شرکتهای مورد معامله در بورس نیویارک، در روز دوشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۸ یک تریلیون و ۲۰۰ میلیارد دالر ارزش خود را از دست داد).

به پندار ما بدون مداخله دولتهای سرمایه داری در امور اقتصادی، مهار نمودن بحران مالی - پولی جاری اصلاً مقدور نیست.

اصل مسأله این است که، ارایه چنین طرح اضطراری از طرف دولت آمریکا، خود نشان میدهد که این بحران در اغلب شبکه های اقتصادی آمریکا راه پیدا نموده است.

کنون وضع آمریکا در بسیاری عرصه های اقتصادی بدتر شده میرود، وضع تجارت خراب است، خانه ها به فروش نمی رسد، ارزش بازار سهم هر روز کاهش پیدا میکند، بانکها از دادن وام بمردم خود داری می نمایند، مردم قدرت پرداخت قروض خود را ندارند، هرروز مردم کارهای شان را از دست میدهند و قیمت مواد مورد نیاز مردم پیوسته در حال افزایش سرسام آور است. تمام این حالت در اصل، مظاهر رکود تورمی در اقتصاد میباشد. بناً بدون تردید میتوان گفت که رکود تورمی در اقتصاد آمریکا اتفاق افتاده است. نباید فریب بازی با آمار ساخته گی و تبلیغاتی را خورد، برای میلیونها نفری که قدرت خرید خود را از دست داده اند و ملیونها نفری که کارهای خود را از دست میدهند رکود یک واقعیت درد ناک است. مردم میبینند که با داشتن حداقل دستمزد رسمی و مقرری بازنشسته گی و مزایای تأمین اجتماعی به دلیل رشد بی سابقه تورم (شاخص قیمتها)، دیگر قدرت خرید خود را از دست داده اند. یعنی عملاً مردم حالت رکود تورمی را لمس میکنند.

به رغم تمام اقدامات پیشگیرنده که از طرف دولت و موسسات مالی - پولی و اقتصادی آمریکا اتخاذ گردیده است این بحران در حال گسترش میباشد. از اینکه اغلب کشورهای جهان شامل دایره فعالیت های اقتصادی آمریکا اند، بدون شک میتوان گفت که این بحران در فرمهای مختلف به دیگر کشورهای جهان هم صادر میگردد و اقتصاد آنها هم با معضلات مواجه خواهند شد.

به نظر اغلب کارشناسان اقتصادی، بحران مالی - پولی که در اقتصاد آمریکا راه پیدا نموده است نمیشود آنرا با «سیاستهای انبساطی» اقتصادی مهار کرد.

در برابر بحرانهای اقتصادی که در جهان به وقوع میپیوندند به کارگیری سیاستهای انبساطی دیگر کارآهی و موثریت خود را دارد که از دست میدهد.

برای فهم این موضوع باید گفت که:

در اقتصاد به سیاستی که باعث افزایش نقدینگی در بازار که نهایت به افزایش مصرف و چرخیدن اقتصاد منجر شود سیاست انبساطی میگویند.

یکی از اصلی ترین نتایج سیاستهای انبساطی، افزایش نرخ تورم است که به افزایش قیمتها و فشار اقتصادی به مردم منجر میشود، این فشار به ویژه بالای افرادی دارای دستمزدهای پائین و ثابت بیشتر وارد میگردد و باعث ازدیاد فقر میشود. افزایش نرخ تورم به معنای افزایش قیمتها و کاهش سطح زنده گی و رفاه عمومی است، بدترین حالت در اقتصاد این است که نرخ تورم رو به افزایش باشد اما اقتصاد همچنان در حالت رکود باقی بماند، به این وضعیت در اقتصاد « رکود تورمی » میگویند.

در فرجام این بحث باید گفت که، بحران جاری مالی - پولی در حال گسترش، با تمام بحرانهای متناوبی که در اقتصاد جهان بعد از جنگ دوم جهانی تا کنون بوقوع پیوسته متفاوت است، تفاوت عمده این است که براساس نظر اغلب کارشناسان اقتصاد، این بحران سرآغاز یک تغییر بزرگ در سیاستهای پولی - مالی دنیاست، تغییری که نتیجه آن ممکن انزوای دالر آمریکایی به عنوان یک ذخیره ارزی مطمئن در سطح جهان خواهد بود.

نوت:

۱ - رکود در تعریف اقتصادی معنای آنرا میدهد که اقتصاد یک کشور در دو دوره پیاپی سه ماهه رشد منفی داشته باشد.

02102008

www.ayenda.org